

نویسنده و تصویرگر: زهرا فخرایی



مادرم وقتی با خدا راجع به من حرف می‌زند، گریه‌اش مرا می‌گیرد. به خدا می‌گوید:
 «چرا دخترم سمر به راه نیست؟ دانشگاه نمی‌رود و کس از کارهایش سر در نمی‌آورد!»،
 خدا بهم می‌داند چه حرف می‌زند که مادرم گریه می‌کند.



امشب با خدا حرف زدم و ازش خواستم
 اینقدر مادرم را ناراحت نکند و گریه
 به مادرم می‌گویم بیشتر وقت‌ها که
 او فکر می‌کند دارد با خدا
 حرف می‌زند، خدا دارد
 به حرف‌های من گوش
 می‌کند و اصلاً خواست
 به حرف‌هایم
 مادرم نیست.

سمر نظایر